

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۸، شماره ۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

**سهراب و رستم ماثیو آرنولد: پیوندی میان شاهنامه و ایلیاد
(علمی - پژوهشی)**

علی حیدری*^۱
بهمن کرم‌الهی^۲
محمد موسی پور^۳

چکیده:

می‌توان گفت که سهراب و رستم ماثیو آرنولد، در کلیات متأثر از شاهنامه و در نحوه بیان، توصیفات، تشبیهات، سنن ادبی و حماسی، کاملاً تحت تأثیر ایلیاد است. آرنولد بسیاری از قسمت‌های اساسی داستان را از قبیل گم شدن رخس، عاشق شدن ته‌مینه، اسارت هجیر، درگیری رستم با کاوس، خواستن نوشدارو و... را حذف و بعضی از موارد را مانند نحوه کشته شدن سهراب، آگاهی رستم از جنسیت فرزند و... تغییر داده است و اگرچه در اکثر مواقع به پی‌رنگ و کلیت داستان لطمه زده، در مواردی نیز کاستی‌های «رستم و سهراب» فردوسی را برطرف کرده است. با توجه به این که در دو داستان، بنا بر وجود حداکثر شباهت‌هاست، در این مقاله فقط به بعضی از اختلافات اشاره شده و بیشتر از هر چیز، به تأثیرات ماثیو آرنولد از ایلیاد خواهیم پرداخت که از دید منتقدان پنهان مانده است.

واژه‌های کلیدی: رستم، سهراب، فردوسی، ماثیو آرنولد، ایلیاد، هومر.

^۱ - دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان: aheidary1348@yahoo.com

^۲ - استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان: b.karamolahi@gmail.com

^۳ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی: mmoosapoor67@yahoo.com

۱- مقدمه

آثار فاخر ادبی ایران، در بسیاری موارد، مورد تقلید و اقتباس شاعران و نویسندگان دیگر کشورها قرار گرفته یا در بوتۀ نقد، محک خورده‌اند. شاهنامه فردوسی از جمله این آثار است که ادبا و نویسندگان اغلب کشورها به آن نگاه ویژه‌ای داشته‌اند. نخستین شخص اروپایی که از فردوسی و شاهنامه سخن راند، «ویلیام جونز» (William Jones) بود که در کتاب خود (شرح ادبیات آسیایی)، قطعاتی از شاهنامه را در سال ۱۷۷۴ میلادی بازگردانی کرد. علاوه بر این، ترجمه‌های فراوانی از شاهنامه به زبان‌های دیگر صورت گرفته‌است. (برای اطلاعات بیشتر، ن. ک: تمیم داری، ۱۳۸۸: ۱۵)

داستان رستم و سهراب فردوسی، در میان داستان‌های پهلوانی جهان جایگاه مهمی دارد. هیچ‌یک از داستان‌های شاهنامه به اندازه برخورد تراژیک سهراب و رستم، علاقه‌غریبان را برنینگخته‌است. این داستان در سده‌های متأخر، بارها توسط شاعران و مترجمان به نظم و نثر برگردانده شده‌است. (برای اطلاع بیشتر، ن. ک: آرنولد، ۱۳۵۴، مقدمه: شش، پانزده، هفده و زرین کوب، ۱۳۵۳: ۴۶۷) ماثیو آرنولد^۱ (Matthew Arnold) نیز آن را با نام «سهراب و رستم» بازنویسی و تقلید کرده‌است^۲. در حقیقت، تفسیر درخشان آرنولد است که بیشتر از ترجمه‌های دیگر، داستان را به خوانندگان غربی معرفی کرده‌است.

۱-۱- بیان مسئله

آرنولد، مترجمی زبردست است و آگاهانه به ترجمه تحت‌اللفظی داستان رستم و سهراب اقدام نکرده‌است. او موضوع و مضمون و خمیرمایه را از فردوسی گرفته اما به آن صبغه غربی بخشیده‌است. او کوشیده‌است که متن را با فرهنگ و ادبیات زبان مقصد، هماهنگ کند و به راحتی بعضی از موارد و مسائل مبدأ را که برای غریبان ناآشنا بوده، تغییر دهد. همین مسئله، سهم زیادی در آشنایی غریبان با شاهنامه داشته‌است. این در حالی است که مترجم منظومۀ «سهراب و رستم» معتقد است که آرنولد «تلاش فراوان کرده تا تشبیهات خود را کسوتی شرقی پوشانده باشد زیرا بر آن بوده‌است که اگر او صاف و تشبیهات او غربی باشد، غریب و ناهنجار خواهد نمود.» و در پاورقی می‌نویسد که این مطالب را آرنولد در یکی از نامه‌های خود نوشته‌است. (آرنولد، ۱۳۵۴، مقدمه: بیست) زرین کوب نیز معتقد

است که آرنولد «در بعضی از موارد، از عهده بر نیامده‌است و آثاری از محیط فکر و تربیت عصر خود را در داستان باقی گذاشته‌است.» (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۴۷۱)

درست است که آرنولد آگاهانه سعی کرده که اسامی را از شاهنامه و محیط ایران انتخاب کند اما در توصیفات، متأثر از فضای غرب و ایلید است. این تأثیرپذیری آن قدر زیاد و عمیق است که اگر قرار باشد تهمت دزدی ادبی به آرنولد زده شود (چنان که تهمت زده‌اند)، مستحق است که بگوییم بیشتر به ایلید دستبرد زده‌است تا «رستم و سهراب»!

در این مقاله سعی شده‌است تا تأثیراتی که آرنولد از ایلید گرفته و مهم‌ترین تغییراتی (آگاهانه یا ناآگاهانه) که در متن شاهنامه ایجاد کرده‌است، بررسی شود.

۱-۲- پیشینه تحقیق

منوچهر امیری، برای اولین بار در سال ۱۳۳۳، این داستان را به فارسی ترجمه کرد و مقدمه‌ای بر آن نوشت اما در چاپ دوم، مقدمه را مفصل و عالمانه‌تر کرده‌است. (آرنولد، ۱۳۵۴، مقدمه: بیست و نه) زرین کوب، در مقاله‌ای با عنوان «ملاحظات در باب داستان سهراب و رستم اثر ماثیو آرنولد انگلیسی، ترجمه منوچهر امیری»، فقط به یک مورد از صحنه‌هایی که آرنولد از هومر اقتباس کرده، اشاره کرده است. (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۴۷۰)

حسن جوادی، در مقاله‌ای با عنوان «ماثیو آرنولد و ترجمه سهراب و رستم»، به بعضی از تفاوت‌های «رستم و سهراب» و «سهراب و رستم» اشاره می‌کند. (جوادی، ۱۳۸۴: ۳۸-۴۵)

علی رضا نبی‌لو، در مقاله‌ای با عنوان «مقایسه داستان رستم و سهراب فردوسی و سهراب و رستم ماثیو آرنولد از نظر ساختار روایی و داستانی»، این دو داستان را از نظر روایت‌شناسی «گریماس» (Grimas) مقایسه کرده‌است. (نبی‌لو، بی تا: ۱۸-۲۱)

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

از رهگذر انتقال متون ادبی و هنری و مطالعات ادبیات تطبیقی، بین ملل مختلف پیوندهای فرهنگی و... برقرار می‌شود. سرچشمه‌های فکری و ادبی ملل، هویدا می‌شود و از لابه‌لای تغییراتی که بر اثر انتقال متون رخ می‌دهد، تفاوت‌های آرمانی و انسانی سایر ملل، به‌خوبی نمایان می‌شود. مقایسه و تطبیق همه‌جانبه آثار ترجمه شده یا باز سرایی شده ادب ایرانی، تا حد زیادی اهمیت و برتری این آثار ادبی را برملا می‌کند.

۲- بحث

آرنولد تقریباً شاکله اصلی داستان رستم و سهراب را حفظ کرده، اکثر اسامی و خیلی از خویشکاری‌های اساسی را از قبیل کتمان نام، فرزندکشی، برون‌همسری، کشته شدن پسر به دست پدر و... در تحریر خود حفظ کرده اما به‌ناچار تغییراتی در آن ایجاد کرده است:

«آرنولد در این منظومه چنان‌که لازمه یک شاعر استاد و یک منتقد بصیر است سعی کرده قواعد و ضوابط فنی را به نهایت درجه رعایت کند و از اصول و شرایط «شعر حماسی» تجاوز ننماید و تصرفاتی هم که در اصل داستان کرده، برای آن بوده که داستان خود را با تعاریف و قواعد و اصول فن حماسه منطبق کند.» (زرّین کوب، ۱۳۵۳: ۴۷۱)

برخی از این تغییرات و حذف و اضافات، آگاهانه و متأثر از فضای حماسی غرب و بعضی از آن نیز بر اثر سهو و اشتباه بوده است. این تغییرات، به زعم شاعر، گاهی در جهت ارتقا و رفع کاستی‌های داستان و گاهی نیز ضعف داستان را در پی داشته است. «سهراب و رستم» آرنولد، یک ترجمه و یا حداکثر یک ترجمه آزاد است و باید بین این دو متن، حداکثر شباهت‌ها وجود داشته باشد؛ بنابراین، در این مقاله از پرداختن به شباهت‌ها، آگاهانه خودداری می‌شود و صرفاً به مهم‌ترین تفاوت‌ها و دخل و تصرف‌های آرنولد اشاره خواهد شد. در بخش اول، به تأثیرپذیری آرنولد از هومر خواهیم پرداخت و در بخش دوم، به بعضی از مهم‌ترین تفاوت‌های اثر آرنولد با فردوسی اشاره خواهیم کرد.

۲-۱- تأثیرپذیری آرنولد از ایلیاد هومر

۲-۱-۱- تشبیه حماسی: بارزترین آرایه ادبی به کاررفته در سهراب و رستم ماثیو آرنولد، تشبیه حماسی است «که فرنگیان به آن «Epic simile» می‌گویند و آن را از مشخصات آثار حماسی ذکر کرده‌اند؛ تشبیهی که بر خلاف تشبیهات موزج معمولی، گسترده باشد و فقط حال مشابه را بیان نکند بلکه به‌طور مفصل، به توصیف مشبّه‌به هم پردازد.» (شمیسا، ۱۳۷۱: ۱۲۵) آرنولد در داستان سهراب و رستم، از این نوع تشبیه بسیار استفاده کرده است. بیشترین اطناب‌های آرنولد در همین توصیفات نهفته است. گاهی همین تشبیهات، حداقل از نظر ما، خشونت حماسه را به حریری نرم و لطیف تبدیل می‌کند و از حدت و شدت آن می‌کاهد زیرا این صحنه‌های کم‌نظیر که تصاویری هستند که با الفاظ، نقاشی شده‌اند، باعث

می‌شوند که خواننده، داستان را رها کند و محو این صحنه‌ها شود اما این نوع تشبیه در ادب حماسی یونان باستان، یک اصل پذیرفته شده است. افراط آرنولد در خلق این تشبیهات از نظر کمی و کیفی، اعتراض منتقدان غربی را نیز که با چنین تشبیهاتی بیگانه نیستند، در پی داشته‌است. امیری به نقل از «میشل ثروپ»، بعضی از تشبیهات آرنولد را طولانی و تکلف‌آمیز می‌داند. (آرنولد، ۱۳۵۴: سی و پنج) آرنولد، صحنه‌های بدیعی را با این شگرد آفریده‌است که فقط به چند مورد اشاره می‌شود:

«آنگاه سهراب با انگشتانی ناتوان و شتاب‌زده // کمر بند بگشود و تا نزدیک بازویش را برهنه کرد و نشانی را که با شنگرف کم‌رنگ کوفته بودند، بنمود // مانند آن کارگر چیره‌دست که در شهر پکن گلدان چینی را شنگرف می‌کوبد // گلدانی را که می‌خواهند به خاقان هدیه دهند // از سپیده دم به نگارگری آغاز می‌کند // و سراسر روز سرگرم آن است و چون شب فرامی‌رسد، چراغ // پیشانی اندیشمند و دست‌های لاغرش را روشن می‌کند // نشانه مهر رستم نیز که بدان نرمی و زیبایی کوفته بودند // بر بازوی سهراب نمایان شد.» (همان: ۳۵ نیز ن.ک: همان، ۱۵، ۱۶، ۳۳ و ...)

الگوی آرنولد در این صحنه‌ها، ایلید و ادیسه هومر بوده‌است؛ به عنوان مثال، یورش هکتور به آشیل، چنین توصیف شده‌است:

«... سپس، بر خویشتن فروپیچید و گرد آمد و چون شاهین برجست؛ شاهینی که از فرازای آسمان، از میانه ابرهای تیره و تودرتوی، بر هامون فرو می‌جهد تا ماده بره‌ای نغز یا خرگوشی خمیده بر خویشتن را فروگیرد، هکتور، به همان شیوه فراجست و شمشیر برآنش را در یازید.» (هومر، ۱۳۷۷: ۴۹۳)

آرنولد، در بعضی از این تشبیه‌ها، مضمون را نیز تقلید کرده‌است؛ به عنوان نمونه: «تاتاران با قطارهای دراز اسبان، از سیاه‌چادران به هامون // روان شدند، مانند اینکه در یکی از روزهای خزان، ... قطارهایی // از کلنگان دراز گردن، با دسته‌هایی آراسته، در آسمان گسترده‌شوند // و بر فراز قزوین و دامنه‌های جنوبی // البرز به پرواز در آیند، از دهانه‌های آرال // یا یکی از نزارهای بسیار سرد کناره دریای مازندران برخیزند // و راه کرانه‌های گرم جنوب ایران در پیش گیرند، آنان نیز همچنان روان شدند.» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۶)

که بر گرفته از این تشبیه هومر است:

«مردم تروا، همچون دسته‌های پرندگان، با فریادهای دل‌شکاف پیش آمدند. تو گشتی بانگ و هیاهوی دسته‌ای از کلنگان بود که از سرمای زمستان و سیل‌های آسمانی می‌گریزند و با فریادهای بلند، از دریای سرکش می‌گذرند و چون از آسمان فرود می‌آیند، نبردی هراس‌انگیز می‌کنند.» (هومر، ۱۳۸۴: ۹۶)

۲-۱-۲- تأثر پذیری از نمایشنامه: در بسیاری از موارد، گویی آرنولد، آگاهانه متن را برای یک نمایش نامه نوشته است. او حرکت، طرز بیان، نحوه ایستادن پهلوانان و... را توصیف می‌کند و این نیز متأثر از فضای ایلید و ادیسه است؛ به عنوان نمونه، در ایلید چنین آمده است: «متلاص... آن گاه که او را دید که از رده‌های سپاه به درمی‌آید و با گام‌های بلند آوردگاه را درمی‌نوشت، شادمان شد.» (هومر، ۱۳۷۷: ۶۰) در «سهراب و رستم» آمده است: «آنگاه پیران ویسه برگشت و با گام‌های بلند... // از میان سواران که راه بر او گشوده بودند گذشت و به خیمه // درآمد.» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۱۰) «پس از آنکه جامه رزم پوشید، به پیش شتافت و رخس، اسب رستم // مانند تازی‌ای وفادار در پی او افتاد...» (همان: ۱۴) «هوا تارتر شد و تندر آهسته‌گریدن گرفت // و آذرخش، ابر را چاک زد و رخس // که در کناری ایستاده بود، بانگی سهمگین برکشید...» (همان: ۲۶) و...

۲-۱-۳- شیوه سوگنددادن: اینکه سهراب، زانوان رستم را در آغوش می‌گیرد و او را به جان پدر و مادرش سوگند می‌دهد نیز متأثر از سنت‌های حماسی غرب و بویژه یونان باستان است. در سنن حماسی یونان، برای خواهش کردن از کسی و سوگنددادن او، زانوانش را بغل می‌کردند. زمانی که هکتور توسط آشیل ضربه می‌خورد، در واپسین لحظه، به آشیل چنین می‌گوید: «تو را به جانت، زانوانت و باب و مامت سوگند می‌دهم و...» (هومر، ۱۳۷۷: ۴۹۴) آشیل نیز در جواب می‌گوید: «به زاری و لابه با من سخن مگوی و مرا به زانوانم و باب و مامم، سوگند مده.» (همان) در جایی دیگر، زمانی که مادر آشیل، خواسته‌های او را به «زنوس» (Zeus) می‌گوید، چنین آمده است: «در برابر وی نشست و با دست چپ، زانوانش را گرفت... با زنوس... به زاری و لابه گفت.» (همان: ۲۲) در «سهراب و رستم» نیز چنین آمده است: «سهراب به پیش شتافت و زانوان او را در آغوش // و دست‌هایش را در

میان داستان خود گرفت و گفت: // «و تو را به جان خود و پدرت سوگند می‌دهم! // آیا تو رستم نیستی؟» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۱۸)

۲-۱-۴-آداب سخن گفتن پهلوانان: در یونان باستان، کسانی که در برابر دیگران سخن می‌گفتند، نیزه‌ای یا چوب‌دستی‌ای مزین به میخ‌های زرین در دست می‌گرفتند. در «ایلید» و «ادیسه»، بارها پهلوانان با چنین نیزه‌ای توصیف شده‌اند که در برابر جمع سخن می‌گفته‌اند؛ در ادیسه، در وصف «تلماک» (Telemak)، فرزند «اولیس» (Ulysses)، زمانی که در برابر خواستگاران مادرش قرار می‌گیرد، چنین آمده‌است: «تلماک، همچون خدایی از بستر برخاست... نیزه‌ای استوار که نوکی تیز داشت و از آستانه که بر آن ایستاد... گفت» (هومر، ۱۳۷۹: ۳۵۰) همچنین رجوع شود به (همان: ۱۲ و ۱۳ و ۶۲) در پاورقی ترجمه ایلید، در وصف این نیزه آمده‌است: «چوب‌دستی ساده که تنها یک سر آن به زیور است. این چوگان یا چوب‌دستی را کسی به دست می‌گیرد که به سخن گفتن آغاز می‌نهد.» (همان، پاورقی: ۱۳) در داستان «سهراب و رستم» نیز چندین بار از این نیزه سخن رفته‌است: «و چون فرود، سردار سپاه ایران دید // که پیران به پیش تاتاران درآمد // نیزه خویش برداشت و به پیش آمد.» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۸) و...

۲-۱-۵- جنگیدن با نیزه: در شاهنامه، جنگ بین پهلوانان، سلسله مراتبی دارد و ابتدا دو پهلوان، با نیزه و شمشیر و تیر و کمان و گرز و... با هم به نبرد می‌پردازند و در آخر نیز با هم کشتی می‌گیرند. جنگی به مرحله آخر (کشتی) می‌رسید که در آن، پهلوانان در مراحل اولیه، قادر به شکست دادن حریف نباشند. کشتی یک رسم و سنت مقدس ایرانی و در جنگ‌ها سرنوشت ساز و محک حقیقی زور آزمایی پهلوانان است. کشتی گرفتن در جنگ، از آداب و رسوم خاص یونانیان و غربیان نیست.

در داستان «سهراب و رستم» آرنولد، دو پهلوان فقط با شمشیر و نیزه با هم می‌جنگند؛ به همین دلیل، آرنولد، آگاهانه، کشتی گرفتن را از متن حذف کرده‌است. در اثر فردوسی، سهراب زمانی که در کشتی گرفتن مغلوب می‌شود، با خنجر کشته می‌شود. در حالی که در اثر آرنولد، سهراب با ضربه نیزه و بدون کشتی گرفتن، از بین می‌رود. این مورد نیز متأثر از

ایلیاد هومر است. جنگ هکتور و آشیل، فقط با نیزه و شمشیر است و هکتور نیز با نیزه آشیل کشته می‌شود. (هومر، ۱۳۷۷: ۴۹۳)

۲-۱-۶- رعایت وحدت‌های سه‌گانه: رعایت اصل وحدت‌های سه‌گانه ارسطویی در «سهراب و رستم» آرنولد، تا حد زیادی داستان را مجمل کرده‌است. بسیاری از صحنه‌های اساسی و گره‌های داستان و تعلیق و هول و ولایی که در «رستم و سهراب» فردوسی است، در این تحریر، از بین رفته و به تبع در بسیاری از موارد، ارزش حماسی و ادبی آن نیز آسیب دیده‌است؛ گره‌هایی از قبیل گم شدن رخس، عشق تهمینه به رستم، پرسیدن سهراب نام پدر را از مادر (که به زعم ما، در شاهنامه نیز ایراد دارد)، کشته‌شدن «ژنده رزم» که می‌خواهد سهراب را به رستم معرفی کند، عمل دل‌سوزانه هجیر که رستم را از سهراب مخفی نگه می‌دارد و...

حذف این موارد از داستان آرنولد، بر عظمت داستان چیزی نیفزوده بلکه ضعف آن را نیز در پی داشته‌است. فردوسی با دقت و حساسیت بیشتری، خواننده را به خواندن داستان ترغیب می‌کند، در حالی که شاعر انگلیسی، توانایی فردوسی را در این زمینه ندارد و بلافاصله و بدون درنگ، به نتیجه می‌رسد و خواننده را در انتظار نمی‌گذارد اما از آنجا که «هر داستان، یک نقطه اوج اصلی دارد که بعد از گشودن گره اصلی و به پایان رسیدن بحران داستان رخ می‌دهد» (حنیف، ۱۳۸۴: ۷۰-۶۹) و در حقیقت، اوج و گره‌گشایی، پایان داستان نیز محسوب می‌شود، از این حیث، پایان داستان «سهراب و رستم» آرنولد غنی‌تر است زیرا بعد از رخداد فاجعه و کشته شدن سهراب، داستان تقریباً تمام می‌شود اما در «رستم و سهراب» شاهنامه، حدود یک‌چهارم ابیات داستان، مربوط به بعد از کشته شدن سهراب است که خواننده با علاقه قبلی به آن نمی‌پردازد.

۲-۱-۷- نگاه ملوک‌الطوایفی به ایران: آرنولد، برخلاف فردوسی، ایرانیان را مجموعه‌ای از طوایف و قبایل مختلف می‌داند. این نگاه ملوک‌الطوایفی به ایران، یقیناً متأثر از ایلیاد است زیرا یونانیان که به «تروا» یورش بردند، از قبایل و ایالت‌های مختلفی بودند که

هر کدام، پادشاه جداگانه‌ای داشت اما همه زیر نظر «آگامنون» بودند. (ر.ک: هومر، ۱۳۷۷: ۹۲ و ۱۲۱-۱۲۲) آرنولد، سپاهیان ایران را چنین توصیف می‌کند:

«نخست، تاتاران جیحون که پاسداران شاه بودند... // اینان از مردم بخارا و خیوه بودند... // سپس، ترکمانان جنوب که مردمی سازگارتر و آرام‌ترند // توکها و نیزه‌وران سالور // و اترک و کرانه خزر... // پس از آن، انبوهی از سواران آواره و بیابان‌گرد // اینان تاتاران فرغانه بودند... // که پیرامون قبیچیان و بیابان‌های شمالی می‌گردند... // آنگاه قلمق‌ها و قزاق‌های ژولیده، تیره‌هایی که // تا نزدیکی قطب، آواره و سرگردان‌اند و قرقیزهای بیابان‌گرد // که بر اسبان خرد پرموی، از پامیر آمده بودند // این سپاهیان همه از لشکرگاه به دشت درآمدند و رده برکشیدند.» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۶ و ۷)

۲-۱-۸- تأثیرپذیری از صحنه‌های جنگ ایلپاد: بسیاری از صحنه‌های «سهراب و

رستم»، متأثر از ایلپاد است؛ از جمله:

الف: هنگامی که هکتور از لشکریان یونان می‌خواهد که نتیجه جنگ را به نبرد تن‌به‌تن، بین «پاریس» (Paris) و «منلاس» (Menelaus) واگذار کنند، در برابر سپاه یونان قرار می‌گیرد و آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد. لشکر یونانیان، خاموش می‌شوند اما خروش و لوله از سپاه روم بلند می‌شود. بعد از آنکه منلاس رشته سخن را به دست می‌گیرد و این مبارزه را می‌پذیرد، یونانیان شادمان می‌شوند و به هیاهو می‌پردازند. (هومر، ۱۳۷۷: ۶۲ و ۶۳) در «سهراب و رستم» نیز چنین آمده است:

«آنگاه تاتار پیر بر روی ریگ‌ها فرود آمد // در میان دو سپاه بی‌هیاهو، لب به سخن گشود و چنین گفت: // «ای فرود و شما ای ایرانیان و تاتاران، گوش فرادهید! // بیاید تا یک امروز، ما هر دو سپاه از جنگ کناره کنیم // اما شما ای ایرانیان، یلی از میان بزرگان خود برگزینید // تا با سهراب پهلوان ما، نبرد تن‌به‌تن کند... // تاتاران نیز همین که سخنان پیران را شنیدند، خوشی کردند و // غریو شادی، از سراسر سپاه برخاست.» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۸)

وقتی رستم وارد صحنه نبرد می‌شود نیز ایرانیان به شادی می‌پردازند: «با این اسب که به دنبالش افتاده بود، رستم از سراپرده // بیرون آمد و از لشکرگاه گذشت و به سپاه ایران

نمایان شد // و همه ایرانیان او را می شناختند؛ از این رو، گریو کشان // بر وی درود فرستادند...» (همان: ۱۵)

حتی در فیلم ایلید که با نام «تروی» ساخته شده، در اولین صحنه که مربوط به سال‌ها قبل از جنگ اصلی روم و یونان است، چنین صحنه‌ای تکرار می‌شود.

ب: صحنه بر زمین افتادن رستم از شدت سرعت و قدرت، هنگام کوبیدن گرز، شبیه صحنه‌ای است که هکتور از شدت پرتاب نیزه، بر زمین می‌افتد. (ن.ک: هومر، ۱۳۷۷: ۴۹۲) «و آنگاه رستم گرز خود را ... // بر سهراب فرود آورد اما باز هم او // تند و چابک، مانند مار، به کناری جست و گرز // تندر آسا بر زمین فرود آمد و از دست رستم رها شد // و تهمتن به دنبال آن کوفتن // به زانو درافتاد...» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۲۲)

ج: در اثر آرنولد، وقتی سهراب به میدان می‌آید و از ایرانیان هم‌آوردی می‌جوید، همه پهلوانان خاموش می‌شوند و از ترس دم نمی‌زنند و در اینجا، گودرز به فرود می‌گوید: «اما رستم، دو شینه از راه درر سیده و ترش رو به کنجی تنها نشسته // و سراپرده خود را جدا از دیگران، در کناری زده‌است.» (همان: ۵)

زرین کوب این صحنه را متأثر از صحنه قهر آشیل از آگاممنون دانسته که خیمه‌اش را دور از لشکر زده و به سپاه یونان پشت کرده‌است (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۴۷۰) و در ادامه، بر خلق این صحنه از سوی آرنولد خرده می‌گیرد. (همان) شاید بتوان گفت که آرنولد، به دلیل آن صحنه‌ای که در حماسه ایلید دیده و همچنین شباهتی که بین رستم و آشیل یافته، به خلق این صحنه دست زده و نارسایی آن را به جان خریده‌است.

د: آرنولد، در ترسیم صحنه فرود آمدن شمشیر سهراب بر فرق رستم، چنین می‌گوید: «و باز شمشیر نواخت و بار دیگر رستم سر خم کرد // اما این بار همه تیغه شمشیر، مانند آبگینه // بر تارکش هزارپاره شد // و تنها دسته شمشیر، در کف سهراب بماند» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۲۶) که متأثر از نبرد «منلاس» و «پاریس» است: «شمشیرش را که به میخ‌های سیمینه آراسته بود، بر آهیخت؛ آن را برافراخت و بر تارک و ترگ پاریس فرو کوفت. شمشیر بر گرد او، سه یا چهار پاره شد و از دستش فروافتاد.» (هومر، ۱۳۷۷: ۷۲)

۵: اولین نبرد رستم و سهراب، دقیقاً شبیه درگیری آشیل و هکتور است. گویی آرنولد، تعدد خاصی دارد که رستم را با آشیل و سهراب را با هکتور قرینه‌سازی کند زیرا در ایلباد نیز آشیل، پیروز و هکتور کشته می‌شود. زمانی که التماس‌های هکتور بر آشیل اثر نمی‌گذارد، آشیل نیزه‌اش را به سوی هکتور پرتاب می‌کند: «نیزه برنرین، از فراز وی برجست و در خاک فرورفت.» (همان: ۴۹۱) آنگاه هکتور، نیزه‌اش را به سوی آشیل پرتاب می‌کند؛ «نیزه خطا نرفت و «پور پله» را بر میانه سپر کوفته آمد اما نیزه از سپر برجست و بس دور بر زمین فرو افتاد.» (همان: ۴۹۲) عین این صحنه را آرنولد برای رستم و سهراب می‌آورد:

«او چنین گفت و رستم به سخنانش پاسخ نداد بلکه نیزه خود را // از شانه رها کرد و به سوی وی افکند و نیزه فرود آمد // سهراب چون این بدید // برق آسا به کناری جهید و نیزه // خروشان و لرزان زمین را شکافت... // آنگاه سهراب... با بیشترین نیرو، نیزه‌اش را پرتاب کرد. سپر رستم جرنگید // چکاچاک آهن برخاست و سپر تهمتن، نیزه را فروافکند.» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۲۱)

۲-۱-۹- **کتمان نام:** آرنولد برای کتمان نام رستم، نظر فردوسی را قبول ندارد زیرا از موضوع کتمان نام در حماسه‌ها و اهمیت ایرانیان به نام و ننگ و جان‌فشانی برای میهن، بی‌اطلاع بوده‌است؛ لذا، سعی کرده‌است که دلیل دیگری برای این کار اقامه کند:

«وه تو را به جان خود و پدرت سوگند می‌دهم! // آیا تو رستم نیستی؟ هان بگوی که تو او نیستی؟ اما رستم... از او روی پیچید و با خود چنین گفت... // اکنون اگر من به آنچه می‌پرسد، خستو شوم... نجنگیدن را بهانه‌ای جوید // و ناموری مرا بستاید و باشد که بزرگ داشت مرا هدیه‌هایی // همچون کمر بند یا شم شیر به من بخشد و راه خود در پیش گیرد // آنگاه در یک روز جشن، در ایوان افراسیاب بگوید... // من یک بار همه پهلوانان ایران را به هم‌نبردی خواندم // تا در جنگی، تن به تن با من در آویزند اما آنان از این کار // تن زدند، تنها رستم دلیری نمود، پس من و او // هدیه‌هایی به هم دادیم و خشنود از هم جدا شدیم... // آنگاه من مایه شرمساری دلیران ایران شوم.» (همان: ۱۸)

اما با همه تلاشی که آرنولد کرده، هیچگاه بهتر از فردوسی این گره را نبسته‌است. او کتمان نام رستم را تا حد اغراض شخصی پایین آورده‌است. این مطلب نیز تا حدی متأثر از

«ایلیاد» هومر است. وقتی که «آگامنون»، «برزئیس» (Briseis)، دختر زیبا و کاهن معبد... را از «آشیل» می‌گیرد، آشیل به خاطر اغراض شخصی، از ادامه جنگ منصرف می‌شود تا جایی که شکست یونانیان قطعی می‌شود. گویی برای حفظ کشور و... جنگیدن، در ایلیاد و ادیسه جایگاه ممتازی (حداقل به اندازه شاهنامه) وجود ندارد.

۲-۲-۱ اختلافات «رستم و سهراب» فردوسی و «سهراب و رستم» آرنولد

در جدول زیر به بعضی از اختلافات دو داستان اشاره شده‌است. در ادامه، به بررسی چند

مورد خواهیم پرداخت:

سهراب و رستم ماثیو آرنولد	رستم و سهراب فردوسی	
۸۹۲ سطر	۱۰۵۰ بیت	کمیت داستان
یک روز	۲ روز	روزهای جنگ
-----	تهمینه	نام مادر سهراب
وجود ندارد	گرد آفرید	زنی که با سهراب می‌جنگد
ندارد	دارد	براعت استهلال
تاتار	تورانیان	قوم سهراب
سمرقند	توران	مرکز فرمانروایی افراسیاب
کی خسرو	کی کاووس	پادشاه ایران
فرو د	طوس	سپهسالار ایران
پیران ویسه	هومان و بارمان	سپهسالار توران
غیر منطقی	منطقی	قهر رستم
وجود دارد	وجود ندارد	بیزاری رستم از جنگ
پیروزی‌های متعدد سهراب بر ایرانیان	اولین تجربه جنگی سهراب	تجربه سهراب در جنگ
وجود ندارد	وجود دارد	درگیری رستم با شاه
ارغوانی	سبز	رنگ سرپرده رستم
دل هر دو، گواهی بر پدر پسری می‌دهد	دل هیچ‌کدام، گواهی بر پدر پسری نمی‌دهد	برخورد اول رستم و سهراب
نازک‌اندام و نازپرورد	تنومند	هیکل سهراب
بردن نام رستم برای ترساندن	اشاره به رسمی دروغین	حیله رستم

سهراب و رستم مائیو آرنولد	رستم و سهراب فردوسی	
صفات ظاهری و زین و برگ	توصیف صفات مهم رخش	وصف رخش
متناسب با فرهنگ غرب و یونان	متناسب با فرهنگ ایران	صحنه‌ها
وجود ندارد	وجود دارد	ژنده رزم
مادرش جنسیت بچه را دختر اعلام کرده‌است	آگاهی دارد و هدیه می‌فرستد	آگاهی رستم از تولد سهراب
مهری که بر بازوی سهراب کوبیده شده و نقش سیمرغ دارد	مهره که بر بازوی سهراب است	نشان رستم
وجود دارد	وجود ندارد	داستان زال و سیمرغ
پدر دختر پیشنهاد می‌دهد	تهمینه پیشنهاد می‌دهد	ازدواج تهمینه
یک فصل (تابستان)	یک شبانروز	مدت اقامت رستم در سمنگان
آذربایجان	سمنگان	مکان اقامت
گرد	ترک	قوم تهمینه
از نوشدارو صحبت نشده	صحبت از نوشداروست	نوشدارو
مراسم تدفین و... ندارد	مراسم تدفین و... دارد	مراسم تدفین
با نیزه	با خنجر	کشته شدن سهراب
کشتی گرفته نشده‌است	در کشتی	مغلوب شدن سهراب
اهمیت دادن پادشاه به جوانان	دیر آمدن رستم به جنگ	دلیل اختلاف رستم با پادشاه
وجود ندارد	وجود دارد	راز نیاز رستم به درگاه خداوند

۲-۲-۱- اختلاف در چگونگی روایت: یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های این دو منظومه، در شکل روایت است. روایت فردوسی، ساده و حوادث دقیقاً پشت سر هم اتفاق می‌افتد و فردوسی، از ذکر ساده‌ترین حوادث که در داستان نقشی دارند، غافل نیست. روایت آرنولد، با توجه به تجربه ادبیات نمایشی در غرب، داستان به صورت «فلش بک» شروع می‌شود و آغاز داستان، با صحنه‌هایی از صف آرای لشکریان در میدان جنگ و... آغاز می‌شود و پس از کشته شدن سهراب و آشکار شدن راز «پدر- فرزند» است که آرنولد، به پیوند زناشویی رستم و مادر سهراب و... اشاره می‌کند. زمانی که رستم میفهمد که پهلوان به‌زمین افتاده پسر اوست، به یاد می‌آورد که یک تابستان را با مادر سهراب گذرانده‌است...

و این غافل‌گیری و درنگ داستان را بویژه برای کسانی که با داستان آشنایی ندارند، بسیار بالا می‌برد؛ لذا، داستان آرنولد از حیث ادبیات نمایشی، بسیار فنی و درخور ستایش است.

۲-۲-۲- اختلاف نظر در نیرنگ رستم: در داستان رستم و سهراب فردوسی، رستم هنگام کشتی گرفتن، زمین می‌خورد و با نیرنگی، سهراب را می‌فریبد. اسلامی ندوشن این نیرنگ رستم را «نخستین و بزرگ‌ترین در زندگی رستم» می‌داند. (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۳۴۸)

بار دوم که سهراب را بر زمین می‌زند، بی‌درنگ او را می‌کشد. یقیناً آرنولد، این مطلب را می‌دانسته اما شاید این گره‌گشایی را مناسب حال سهراب ندیده و نخواسته است سهراب را عملاً زمین‌خورده رستم بداند (زیرا چنان که خواهیم گفت، نگاه مثبت‌تری به سهراب دارد) یا گره‌گشایی خود را متناسب با ادبیات و فرهنگ غرب دانسته است زیرا در متن آرنولد، رستم، زمانی که عملاً در مقابل سهراب کاری از پیش نمی‌برد، ناگهان بانگ برمی‌زند: رستم! و سهراب، تحت تأثیر این نام‌قراری می‌گیرد و رستم، فرصتی می‌یابد تا نیزه‌اش را از پیکر بی‌حفاظ سهراب بگذراند:

«سپس، رستم سر بلند کرد، چشمان سهمناکش // خیره شد و نیزه هراس‌انگیز خود را بالا برد و به جنبش درآورد // و فریاد کرد: «رستم!» سهراب این بشنید // حیران شد و گامی به پس رفت // و مژگان‌زنان در پیکری که به پیش می‌آمد، خیره شد // آنگاه سرگشته برجای ایستاد // و سپری را که پناهش بدان بود، از دست رها کرد و نیزه پهلویش را درید... // سپس، سهراب با چهره‌ای گستاخ، چنین پاسخ داد... // ای مرد خودپسند گزافه‌گو، تو مرا نکشته‌ای، نه! // نام رستم و این دل پر از مهر فرزندی مرا به کشتن داد... // اما آن نام گرامی، زور از بازویم گرفت // آن نام و چیزی اقرار می‌کنم در تو هست // که دلم را دردناک می‌کند و همین دو، سبب شد که سپر را // رها کنم و نیزه تو از تن دشمنی بی‌سلاح بگذرد...» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۲۶ و ۲۷)

۲-۲-۳- نگاه مثبت آرنولد به سهراب و دید منفی او به ایرانیان: این داستان در بین ایرانیان، مشهور به «رستم و سهراب» است. به نظر می‌رسد که تقدم نام «رستم» بر «سهراب»، تصادفی نیست؛ رستم، پهلوان آرمانی ایران و ایرانی است و در همه نبردها، نگاه معنی‌دار و مثبت فردوسی و ایرانیان، به سوی رستم است. آرنولد، نام این داستان را «سهراب و رستم» نهاده و از همان اول، نگاه جانب‌دارانه‌اش به سمت «سهراب» نمایان است. در شاهنامه، یک

بار، رستم بر زمین می خورد و بار دیگر، پشت سهراب بر خاک مالیده می شود. در «سهراب و رستم» آرنولد، چنین نیست بلکه یک بار، وقتی که رستم از شدت ضربه گرز خود بر زمین می خورد، سهراب می تواند او را بکشد اما با جوانمردی، دست به این کار نمی زند: «و آنگاه رستم، گرز خود... بر سهراب فرود آورد اما باز هم او // تند و چابک، مانند مار، به کناری جست و گرز // تندر آسا بر زمین فرود آمد و از دست رستم رها شد // و تهمتن، به دنبال آن کوفتن، به زانو در افتاد و ... // در این دم، سهراب می توانست تیغ از نیام بر کشد // و پیکر رستم زورمند را که سرش گیج می خورد... // بشکافد // اما هم چنان بر وی نگریست و لبخند زد و شمشیر را برهنه نکرد // بلکه با فروتنی پس رفت.» (همان: ۲۲)

گویی آرنولد، دوست ندارد که سهراب را (حتی یک بار) مغلوب رستم کند و بار دوم نیز چنان که نقل شد، رستم بر اثر ضربه شمشیر سهراب بر زمین می افتد اما با آوردن نام رستم، سهراب را می فریبد.

آرنولد، در وصف سپاه و لشکر ایرانیان نیز اندکی کم لطفی می کند: «ایرانیان، زردروی نیز همچنان از ترس دم نزدند // پس سرداران همکار فرود، نزد وی آمدند...» (همان: ۹)

۲-۲-۴- اختلاف نظر در جنسیت فرزند رستم: در «رستم و سهراب» فردوسی، رستم یقین دارد که فرزندش پسر است. زمانی که گیو، نامه را به رستم می دهد و رستم از یورش جوانی ترک تبار به ایران آگاه می شود، می گوید:

سوارى پدید آمد اندر جهان	که مانده سام گرد از مهان
ز ترکان چنین یاد نتوان گرفت...	از آزادگان این نباشد شگفت
پسر دارم و هست او کودکى	من از دخت شاه سمنگان یکى
توان کرد باید گه نام و ننگ	هنوز آن گرامی نداند که جنگ
بر مادر او به دست کسى	فرستادش زرّ و گوهر بسی
بسی بر نیاید که گردد بلند	چنین پاسخ آمد که این ارجمند
شود بی گمان زود پرخاش جوى	همى مى خورد بال لب شیر بوى

(فردوسی، ۱۳۸۴: ج. ۲: ۱۹۵، ۳۴۷-۳۵۴)

در نامه‌ای که گزدهم به کاوس می‌نویسد نیز سن سهراب، دوازده سال ذکر شده است:
 یکی پهلوانی به پیش اندرون که سالش ده و دو نباشد فزون
 (همان: ۱۹۱، ب ۲۷۸)

رستم بعد از نبرد اول، در محضر کاوس، سهراب را کودکی نارسیده می‌خواند:
 ز سهراب رستم زبان برگشاد ز بالا و زورش همی کرد یاد
 که کس در جهان کودک نارسید بدین شیرمردی و گردی ندید
 (همان: ۲۲۹، ب ۷۷۲ و ۷۷۳)

با توجه به این قراین، رستم می‌داند که بچه‌اش دوازده سال دارد (از ماجرای همبستری‌اش با تهمینه نیز دوازده سال می‌گذرد) و در نامه‌ای که به کاوس نوشته شده نیز او را دوازده ساله می‌خوانند. همچنین، رستم بعید می‌داند که چنین پهلوانی، تورانی باشد و نشانه‌های سام را نیز در او می‌بیند و او را کودک نارسیده می‌داند؛ پس چرا نباید حداقل گمان برد که شاید این شخص، همان پسرش باشد و چرا نباید از سهراب، اصل و نسبش را پرسد؟ اگر نگوئیم که گره داستان در این مورد ایراد دارد، یقیناً می‌توان گفت که ضعیف است، مگر اینکه تمام این ابیات را الحاقی بدانیم اما در متن آرنولد، این ضعف تا حدی برطرف شده است. به گمان ما، گره داستان در متن آرنولد، زیباتر و منطقی‌تر بسته شده است. در «سهراب و رستم» آرنولد، مادر سهراب از ترس این که مبادا رستم، پسرش را از او بگیرد، به رستم خبر داده که فرزندش دختر است.^۳ در پایان داستان نیز می‌گوید: «زیرا پیشتر رستم، خبری استوار یافته بود که بچه‌اش // که در آذربایجان به جهان آمده // دختری خرد و لاغراست و همانا پسر نبوده است // مادر بینوا از ترس، چنین پیام داده بود // مبادا رستم، پسر را بخواند و او را آیین رزم بیاموزد.» (آرنولد، ۱۳۵۴: ۳۱)

رستم نیز هنگام شنیدن نام سهراب می‌گوید: «مرا چه پروا که همه از آوازه سهراب سخن می‌گویند؟ // کاش من نیز چنین پسری داشتم // نه دختری زیور و ناتوان، مانند آن که مراسم...» (همان: ۱۲) و زمانی که سهراب می‌گوید: «پدرم، رستم، کین مرا از تو

خواهد ستاند»، رستم می گوید: «چرا یاوه می گویی، کدام پدر و کدام خون خواهی // رستم پهلوان هرگز پسری نداشت.» (همان: ۳۰)

علاوه بر این، تضادی در متن شاهنامه وجود دارد؛ از طرفی، رستم مدعی است که بچه اش، پسر است و اتفاقاً پسری تواناست و در آینده ای نه چندان دور، پرخاشجوی خواهد شد و سر سرکشان را به زیر می آورد و برایش هدایایی فرستاده است و از طرفی، در ابیات ۱۶۰ و ۱۶۱، تهمینه به سهراب هشدار می دهد که نباید رستم بداند که تو زاده شده ای (یا نیروی جسمانی فوق العاده ای داری) و...

پدر گر بداند که تو زین نشان شدستی سرافراز گردنکشان
 چو داند بخواند ترا نزد خویش دل مادرت گردد از درد ریش
 (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۸۳، ب ۱۶۰ و ۱۶۱)

این ابیات، در صورتی منطقی می نماید که تهمینه به سهراب گفته باشد که حقیقت را از رستم مخفی و جنسیت او را دختر اعلام کرده است (یا پسری نحیف و ناتوان) و در غیر این صورت، این ابیات منطقی به نظر نمی رسد. به هر حال، این ابیات با ابیاتی که از قول رستم (هنگام خواندن نامه کاوس) نقل شده است، سازگاری ندارند.

۳- نتیجه گیری:

اگر چه «سهراب و رستم» مائیو آرنولد، باز سرایی رستم و سهراب فردوسی است، بنا به دلایل فراوان، در بسیاری از جهات، عمداً و سهواً از این متن فاصله گرفته است. آرنولد، شخصیت های اصلی و حتی فرعی داستان را از شاهنامه گرفته و در اکثر موارد، این شخصیت ها، همان نقش را نیز ایفا کرده اند. هر چند جابه جایی ها و تغییراتی نیز به چشم می خورد که بعضاً ناشی از ناآگاهی آرنولد از متن شاهنامه بوده است. از آنجا که آرنولد، منتقدی زبردست و به ادبیات غرب و یونان باستان مسلط بوده و رعایت وحدت های سه گانه ارسطویی را لازم می دانسته، به ناچار بسیاری از خویشکاری ها، گره ها و تعلیق های داستان را حذف کرده که به کلیت آن آسیب رسانده است. تأثیرپذیری آرنولد از ایلید، به داستان صبغه یونانی داده، تا حدی که اگر از موضوع و اسامی بگذریم، رنگ و بوی ادبیات یونان

باستان در سراسر داستان آشکار است. به نظر می‌رسد که آرنولد آگاهانه، رعایت ادبیات و فرهنگ مقصد را اساس کار خود قرار داده و راز موفقیت این داستان در اروپا نیز تا حد زیادی مرهون همین نکته دقیق است. اگر از نگاه ما، کاستی‌هایی از قبیل اطناب در جزئیات و ایجاز در کلیات، حذف بعضی از خویشکاری‌ها، توضیح، تفسیر و تفصیل مشبه به (تشبیه حماسی) و... در متن «سهراب و رستم» به چشم می‌خورد، تا حدودی ناشی از همین موضوع است.

یادداشت‌ها:

۱- ماتیو آرنولد، شاعر و منتقد انگلیسی در قرن نوزدهم است. او در نوزده سالگی وارد دانشگاه معروف آکسفورد شد و به کسب دو جایزه از آن دانشگاه توفیق یافت. وی سرانجام، در ۱۵ آوریل سال ۱۸۸۸ میلادی و در سن ۶۶ سالگی، در شهر لیورپول انگلستان بدرود حیات گفت. (آرنولد، ۱۳۵۴، مقدمه: یازده تا سیزده) شاهکار ماتیو آرنولد در شعر، منظومه «سهراب و رستم» است. انگیزه و مأخذ عمده آرنولد در سرودن منظومه «سهراب و رستم»، مقاله نقاد نامی فرانسوی، «سنت بوو»، بود که به مناسبت انتشار شاهنامه، ترجمه «ژول مول» (Joule mole) نوشته شده بود. آرنولد پس از نظم داستان، آن را برای «سنت بوو» فرستاد و نوشت: «در یادداشتی که در باره تاریخ ایران، تألیف سرجان ملکم، نوشته‌اند، اشاره‌ای به داستان شده است که من پس از خواندنش، در صدد نظم آن برآمدم اما ناگزیر، از این کار منصرف شدم زیرا به تفصیل مطلب، دسترسی نداشتم و تا مدت‌ها بعد که مقاله شما را خواندم، به تهیه آن موفق نشدم» و اظهار تأسف می‌کند که ترجمه کامل منظومه فردوسی را ندیده است. (همان: چهارده و هیجده)

۲- با همه آوازه‌ای که منظومه «سهراب و رستم» ماتیو آرنولد به دست آورده بود، برخی از منتقدان پرهیزی نداشتند از این که او را متهم به دزدی ادبی کنند. گمانی نبود که آرنولد از برگردان سنت بوو و ژول مول بهره برده بود اما مسئله اینجا بود که او از یادآوری این نکته به خوانندگان اثرش خودداری کرده بود و همین کوتاهی، بهانه‌ای به منتقدان داد تا او را به سرقت ادبی متهم کنند. آرنولد در پیش‌گفتار چاپ دوم اثرش، کوشید به این اتهام‌ها پاسخ بدهد. (ن.ک: همان: ۹)

۳- اینکه آرنولد، فرزند رستم را دختر دانسته است، متأثر از متن «سرجان ملکم» است که آرنولد به اعتراف خود، آن را در اختیار داشته است. در آن متن آمده است: «مادر سهراب، به او نوشته بود

که فرزندشان دختر است، از بیم آنکه مبادا با افشای حقیقت، کودک گرامی خود را از دست بدهد.» (آرنولد، ۱۳۵۴، مقدمه: بیست و چهار)

فهرست منابع

– کتاب‌ها

- ۱- آرنولد، ماثیو. (۱۳۵۴). **سهراب و رستم**. ترجمه منوچهر امیری. چاپ دوم. شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۶) **زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه**، چاپ هفتم. تهران: نشر آثار.
- ۳- حنیف، محمد. (۱۳۸۴). **قابلیت‌های نمایشی شاهنامه**. تهران: سروش.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۳). **نه شرقی، نه غربی**. تهران: امیرکبیر.
- ۵- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۱). **نگاهی تازه به بدیع**. چاپ چهارم. تهران: فردوسی.
- ۶- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). **شاهنامه فردوسی**، متن کامل بر اساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ هفتم. تهران: قطره.
- ۷- هومر. (۱۳۷۹). **ادیسه**. ترجمه میرجلال‌الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.
- ۸- _____. (۱۳۷۷). **ایلید**. ترجمه میرجلال‌الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.

– مقاله‌ها

- ۱- تمیم‌داری، احمد. (زمستان ۱۳۸۸). «تأثیر شاهنامه فردوسی بر ادبیات حماسی غرب». متن پژوهی ادبی. شماره ۴۲، صص ۶۵-۸۶.
- ۲- جوادی، حسن. (۱۳۸۴). «ماثیو آرنولد و ترجمه سهراب و رستم». کتاب ماه ادبیات و فلسفه. شماره ۹۲، صص ۳۸-۴۵.
- ۳- نبی‌لو، علی‌رضا. (بی‌تا). «مقایسه داستان رستم و سهراب فردوسی و سهراب و رستم ماثیو آرنولد از نظر ساختار روایی و داستانی». رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱۰۹، صص ۱۸-۲۱.